



مریم طباطبائیها

مترجم و منتقد

برای من، همیشه آدم‌هایی که با وجود موانع و دشواری‌ها بر سر عهد و پیمان‌شان می‌ایستند و خود را قوی‌تر و محکم‌تر از موانع پیش‌رو می‌بینند، قابل احترام‌تر از بقیه آدم‌ها بوده و هستند. این موضوع دقیقا همان نقطه پرتگ و قابل اتکای آدم‌های مجموعه داستان «قهوه‌چی چمن سلطان» است. نوشته فرهاد کشوری بود. مجموعه داستان کشوری، به گروهی از آدم‌ها می‌پردازد که هرچند چالش‌های زندگی‌شان آنقدر زیاد است که عملاً در بسیاری از مواقع آنها را در باتلاقی از یاس فرو می‌برد، اما همه‌شان در جنگی نابرابر در تلاش هستند تا راهی برای خارج شدن از این گرداب‌ها پیدا کنند.

مجموعه داستان قهوه‌چی چمن سلطان، شامل سیزده داستان کوتاه است که شخصیت‌ها و المان‌های این داستان‌ها به گونه‌ای با هم در ارتباط هستند و می‌توان از یطن هر کدام به داستان آن یکی نقب زد. نثر داستان بسیار زیبا و احساسی و در عین حال توصیفی ست و همین نثر توانسته است برای هر کدام از شخصیت‌ها، دنیایی منحصر به فرد و در عین حال در تعامل با دیگری را بسازد. سیزده داستان مجموعه کشوری، به موضوعات ملموس این روزها پرداخته است. چالش‌هایی که انسان امروز بسیاری با آن دست به گریبان است. عشق، امید، تنهایی و آوار مشکلات و روبرویی با معضلات حل‌نشده، مسائلی بوده است که نویسنده بر آنها تاکید بسیاری داشته است. کشوری توانسته است که با این روایت‌های کوتاه و پیوسته، زوایای مختلف زندگی انسان‌ها را مورد بررسی قرار بدهد. آن نثر توصیفی و ملایمی که نویسنده در نگارش کتاب از آن بهره برده است، مطمئناً یکی از نقاط روشن این اثر به حساب می‌آید که خواننده را به عمق زندگی شخصیت‌ها برده و اجازه می‌دهد تا با آنها هم‌ذات‌پنداری بکند. تنوع موضوعات و گشتن به دنبال معنای زندگی، به خواننده اجازه می‌دهد تا در عین ارتباط این آدم‌ها به هم، در هر داستان تجربه‌های متفاوت و مجزا را هم داشته باشد. برخی از داستان‌ها سراسر است و برخی از آنها پیچیده‌تر و نیازمند تفکر و اندیشه بیشتر.

در داستان مرکب از این مجموعه، با فردی روبه‌رو هستیم که در تلاش برای فرار از زندگی شهری و مشکلات آن است و به روستایی دورافتاده پناه می‌برد و در این مسیر با چمن سلطان آشنا می‌شود. نویسنده در این داستان به زیبایی توانسته است از تجارب فلسفی و دنیا‌دیدگی‌های بهره برده و گفت‌وگوهای ظریفی را برای خواننده رقم بزند. داستان‌های این مجموعه جزئیات بسیاری دارد و گاهی این جزئیات با پیچیدگی‌های ظریفی همراه است و برای درک بهتر نیاز به تفکری عمیق دارد. ارتباط داستان‌ها به هم از طرفی زیباست و از طرفی هم می‌تواند برای علاقه‌مندان به داستان‌های طولانی و مستقل جذاب باشد. راوی داستان‌ها در مجموعه قهوه‌چی چمن سلطان، به طور عمدۀ سوم شخص و دانای کل است و راوی از نمایی دورتر به زندگی آدم‌های قصه پرداخته است. این نوع روایت کردن که به زعم من گیراست و زاویه دید بهتری به خواننده و البته نویسنده می‌دهد این امکان را فراهم می‌کند تا با وسعت دید بیشتری بتواند زندگی آدم‌ها را شرح بدهد و خواننده نیز دید عمیق‌تری به روایت‌ها و جزئیات داشته باشد. «...

از شهر بیرون زد در روزنشایی چراغ‌های ماشین، به زیرش تند تباران و چاهه خیس نگاه کرد. هنوز تصمیم نگرفته بود خود را در کدام شهر پنهان کند...»

جغرافیای داستان‌های این مجموعه در ایران و عمدتاً در مناطق روستایی و شهری رخ می‌دهد و نویسنده در توصیف مناطق بسیار موفق بوده است. فضای ترکیبی داستان‌ها، تضادهای فرهنگی و اجتماعی زیادی را نشان می‌دهد. توصیفات دقیق و واقع‌گرایانه این کتاب، فضایی آشنا و ملموس را برای خواننده ایجاد می‌کند که او را به محیط‌ها و موقعیت‌های مختلف در داستان می‌برد. از خیابان شلوغ و پرزاعممای شهرها تا موقعیت‌ها و اسلوب و روش‌های سنتی در روستاها. جغرافیای داستان‌ها در این مجموعه به شکلی بارز با زندگی انسان‌ها و تجربیاتی است که از سرگذرانده‌اند.

نویسنده به مسأله زنان و خودباوری آنها و صد البته محدودیت‌هایشان نیز پرداخته است. در روایت قهوه‌چی چمن سلطان که نام کتاب هم از همین روایت گرفته شده است، با زندگی زنی مواجه می‌شویم که در جامعه‌ای محدود و بسته زندگی می‌کند. زنی که تلاش می‌کند تا از محدودیت فرار کند و زندگی بهتری برای خود بسازد. اگرچه سردرگمی او به وضوح قابل رویت است اما تلاشش به عنوان یک زن برای بهتر کردن شرایط زندگی او دید نویسنده دور نمانده است. در این داستان خودباوری، نقش پررنگی دارد و وراوی هر حس دیگری قدرت را بر رنگ‌تر از قبیل می‌کند. اگرچه در کل این مجموعه با پرداختی قوی به شخصیت‌ها و روبه‌رو هستیم و من فکر می‌کند که یکی از نقاط مهم و قوی این مجموعه همین شخصیت پردازی قوی باشد. شخصیت‌هایی که هر کدام عمق و پیچیدگی خاصی دارند. در کل این مجموعه ما با داستان‌هایی در سبک واقع‌گرا روبه‌رو هستیم و زندگی روزمره انسان‌ها هرچند که میان شلوغی‌ها و پیچیدگی‌های زندگی گم شده است، اما همچنان می‌تواند به عنوان پرکشش‌ترین و عمیق‌ترین موضوعات قابل پرداخت باشد.

نگاه‌کوانتومی خواننده

## چگونه خواننده و نویسنده می‌توانند در آفرینش مشارکت داشته باشند؟



**ناتاشا امیری (۱۳۴۹-تهران) داستان‌نویسی است که کارش را از نیمه اول دهه هفتاد بعد از ملاقات با غزاله علیزاده شروع کرد. با چاپ مجموعه داستان «هولاهولا»، در ابتدای دهه هشتاد که برایش جایزه داستان اولی‌های خانه داستان و نامزدی جایزه گلشنبری و پیدا را به همراه داشت، حضور خود را به عنوان داستان‌نویسی جدی اعلام کرد. رمان کوتاه «با من به جهنم بیا» اثر بعدی او بود، اما انتشار مجموعه داستان «عشق روی چاکرای دوم» در نیمه دوم هشتاد بار دیگر نگاه منتقدان و خوانندگان را به او جلب کرد. این کتاب علاوه بر دریافت جایزه ادبی اصفهان، به مرحله نهایی کتاب سال و جایزه گلشنبری نیز راه یافت. «بعد دیگر نمی‌توان خوابید»، «مرد‌ها در راه‌اند» و «گره‌ها به تصمیم نمی‌گیرند» آثار بعدی اوست. آنچه می‌خوانید یادداشتی از این نویسنده با عنوان «نگاه‌کوانتومی خواننده» است که در اختیار روزنامه قرار داده است.**

تجربه هیجانات متصل به هر واقعه، کشف قصد نویسنده از منظر شخصیت‌ها... خواننده چه تخیل داشته یا نداشته باشد، از خلاقیت مولف بهره خواهد برد. سیستم ذهنی‌اش با نویسنده تطبیق خواهد یافت و حتی رو به احتمالات تصور ناپذیرتر دیگری هم خواهد رفت. چه بسا بتواند مجموعه‌کدهایی که توسط او تولید شده را رمزگشایی و بعد روایت خاص خود را از کتاب پی‌ریزی کند.

اما اصل موضوع این است که در روند خلاقه ذهن

هیچ داستانی عملاً نوشته نشده است، مگر اینکه خواننده‌ای آن را بخواند. مثل فیلمی که اگر دکمه اجرای آن زده نشود، در آرشیو خاک خواهد خورد، اما اگر کتاب باز شود...

علاوه بر وجه آگاهی‌بخشی که نتیجه مطالعه کتاب است، مهم‌ترین دستاورد نویسنده، سرایت خلاقیتش است تا ردی از آن بر خواننده بگذارد. خلاقیت و آگاهی لازم و ملزوم یک دیگر به نظر می‌رسند، اما آگاهی نویسنده مثل حلقه‌ای است که شعاعش با معرفت به پدیدارها و مفاهیم زیاد یا حتی کم می‌شود، طبیعت، جامعه، تقدیر، مبداءخلفت، غایت زندگی... اما اینها او را خلاق نخواهند کرد. شاید اطلاعات تخصصی نوشتن را ارتقا دهد، اما اینها به معنی خلاق شدنش نیست. آگاهی، مرحله‌ی بعد از گذر داستان از صافی تخیل نویسنده و ابزاری است برای بازسازی و ویرایش جهان قصه در قالب واژگان. اما خلاقیت به مثابه یک سامانه مکاشفه‌ای، نوعی ارتباط کیهانی است.

نویسنده ثبت کننده‌ی خودکار یا گزارش‌نگاری بی‌احساس نیست که فقط مشاهدات بیرونی را مستند کند. او نه منفعل است و نه مقلد حتی گاهی در حد شالوده‌شکنی تمام مناسبات پدیده‌ها پیش می‌رود، به استخراج قواعد جدید می‌پردازد و نظام شناختی را اعمال می‌کند تا کتابش، سازوکاری خاص خود را پیدا کند. او بافنده‌ی است که اگر واقعیتهای مورد توجه‌اش قرار گیرد، تخیلش تحریک خواهد شد. آنچه در این حالت القا می‌شود، ایده‌ها و ایماهایی منحصر به فرد است. به تاسی از این امر، چه بداند یا نداند، در لایه‌های متن طوری قصد‌هایش را چیده و کدگذاری خواهد کرد که حاوی معنایی عمیق باشند. این را خلاقیت نویسنده می‌سازد که بعدتر با روند آگاهانه نگارش، وجوهی واقع‌گرایانه می‌گیرد.

خلاقیت، آموزش دادنی نیست و قابلیت‌روشن‌مندی ندارد اما می‌تواند به طور شهودی، از کانالی خاص و درونی دریافت و کشف شود. این حس ناب، مفهومی چند رگه و گسترده است مثل نردبانی که اگر روی یک پله‌ی آن قرار گرفت، نمی‌دانی پله‌ی بعدی اصلاً وجود دارد یا نه. شکل دستیابی‌اش هر زمان عوض می‌شود یا با گسست و پیوستی مقطعی بروز می‌کند در هر صورت توان روحی خاصی می‌بخشد که از هیچ طریق دیگری قابل دستیابی نیست.

با فرایند خواندن قصه، غیر از آگاه شدن، نوعی ارتباط اختصاصی بین نویسنده و خواننده با دو دیدگاه متفاوت، برقرار می‌شود. قفل‌ها و فیلتر فکری خواننده شکسته خواهد شد تا تصاویر داستان برایش بازتابانند و خود این جا نوعی مشارکت در خلاقیت صورت می‌گیرد، دیدن عینیت‌های ذهنی دیگر در ذهن خود و سهیم شدن در کلیتی غیر شخصی. کتاب به خواننده امکان خلق کردن را می‌دهد که در حالت عادی شاید ممکن نبوده باشد هرچند نمی‌توان با قطعیت برآورد کرد درصد آن کارایی در نهایت بروز خواهد یافت. در بازی متن، تحلیل‌نشانه‌ها،

زمختی‌های سانتی‌مانتال فلسفه

## نگاهی به جهان فلسفه امیل چوران



محمد صابری

نویسنده و منتقد

جستارنویسی از آن دسته ژانرهای به شدت اروپایی پسندی است که در ادبیات دپروز و حتی امروز ماهوز قدر و قیمت خود را نیافته است نه در تالیف و نه در ترجمه و این شاید از تنگ‌نریستن‌هایی باشد که در دست و ذهن و زبان و اندیشه مولف و مخاطب اعم از عام و خاص ریشه دوانیده است با این همه کم‌نیستند آثار درخشانی ازین باب که با عرق ریزان مترجمین به نام و کاربلد - جدای از استقبال و یا عدم استقبال در خورتوجه - به عرصه نشر یا گذاشته است. کتاب «در درس متولد شدن» اثر امیل چوران یکی از آنهاست که اخیراً به همت نشر وزین ثالث میان آثار ترجمه شده امروز جای در خور برای خود دست و پا کرده است. «من کیستم خود واقعی من کدام است خود تلافی جو و یا خود خود دار، نخستین واکنش‌ها همیشه بر حرارت است و دومین‌شان همیشه سست».

چوران سخن در باب هستی‌شناسی را با این پرسش بسیار مهم فلسفی آغازده که چند و چون شناخت لازمه خودشناسی و پس‌انگاز دیگر شناسی و در نهایت جمعه‌شناختی ست. به گمان او آنچه حکمت شناخته می‌شود در نهایت تنها و تنها یک (درباره‌اش اندیشیدن) همیشگی ست یعنی عمل نکردن به عنوان نخستین تکانه. و در ادامه نتیجه می‌گیرد که اگر به او توهین شد در ابتدا به مقابله به مثل می‌اندیشد و در ادامه باز می‌اندیشد که نه، این دومین اندیشیدن همان نقطه مطلوب و نظرگاه فلسفی اوست که می‌تواند در جای جای زد و خورد‌های ناگزیر زندگی اجتماعی به کار هر انسان اندیشمندی بیاید، اندیشه دومینی که انسان را از مغاک هولناک فرورفتگی در لجن زار انتقام و بداندیشی نجات دهد. اندیشه نوبنی که حتی اگر به انقیاد وادادگی تعبیر شود نیز قابل تحسین و ستایش است. چوران از دردسرها می‌تولد شدن درس می‌گیرد و به خود و به ما یادآور می‌شود که باید به جای چسبیدن به واقعیت ترسناک تولد به عقل سلیم رجوع کرد و خطر کرد و به عقب بازگشت و به شکل فزاینده‌ای به سوی آغازی ناشناخته پس رفت و از خاستگاهی به خاستگاهی حرکت کرد تا شاید روزی توانست به خود خاستگاه رسید تا آن جا آسود و یا حتی شکست. می‌گوید: «اگر قبلاً بالای یک تابوت از خود می‌پریدیم چه سود از متولد شدن ساکن این؟ اکنون همان پرسش را درباره هر شخص زنده‌ای مطرح می‌کنم.» و سواس او نسبت به تولد از قدرت و قوت حافظه، حضور همه جایی گذشته و نیز از اشتیاق برای انگیختن ناشی می‌شود ازین رو هیچ گشایش و سروری از گذشته‌های آدمی متبکث و منقطع نمی‌شود، بلکه منحصر از هم اکنون می‌آید و از آینده‌های رها در زمان. این رها شدگی از اصرارهای چوران در نقطه نقطه‌ی زندگی بی‌سرانجامی آدمی ست که نه ابتدایش را خود انتخاب کرده و نه انتهایش را. نگاه چوران به زندگی در عین بوچی و نوبندی و سرخوردگی محض، یک نیهیلیسم انگارانه‌ای هدف‌مند و تعریف بر دار و در عین حال آنگذرت است. همانکه کامو در افسانه سیزیف در بلندای قله مواجی که هیچ نقطه سکون وامنی را برای فتح کنندگانش نمی‌یابد. با این همه تن به تسلیم و انقیاد نمی‌دهد و معتقدست که زندگی هیچ است، اما من همین هیچ را هم به هیچ چیزی وانمی‌گذارم و برایش با همه کائنات و درس

خواننده، تصاویر به مثابه ماده‌ای خام برای ساخته شدن داستانی دیگراند. مضمون اصلی کتاب، به دور از جزم اندیشی، یکی از بی‌شمار بیان‌های ممکن توسط مولف است. متن، معنای ثابتی ندارد شاید برخی هم پوشانی‌های دریافتی بین مخاطبین وجود داشته باشد اما درک عامل شناسا و نظام تفسیری او، اختصاصی اوست و نمی‌تواند شبیه دیگری باشد. مسیر یکسان فهم وجود ندارد. خواننده معنایی خاص را در داستان با پیش

توجه خاص و مشاهده دقیق خواننده، به داستان به صورت ذره‌ای مادی موجودیت می‌دهد. این مقوله‌ای ذهنی است که ماهیتی احتمالی دارد و نه قطعی، بازتابی ساده از اصل کوانتومی، تا نگاه می‌کنیم همه چیز جامد به نظر می‌رسند و سر که بر می‌گردانیم، موج می‌شوند. مکانیسم عمل، تأثیر مشاهده‌گر بر مشاهده شونده است. کتاب مثل جعبه پاندورایی است که اگر باز شود مکنوناتش در ذهن دیگری بخش خواهد شد. این طور متن، تابعی از ذهن خواننده و به شکلی متجلی می‌شود که او می‌بیند نه آطور که نوشته شده.

در مفهومی هولگرایی، نویسنده و کتابش به مثابه کلیتی مشترک در همه‌ی اجزا، یعنی خوانندگان حضور دارند.

خوانندگان یا سوبزه‌های به هم پیوسته با علائقی مختلف و بی‌شمار تاویل، می‌توانند با خواندن یک کتاب کولازی را پدید بیاورند که حاصل خلاقیت هر کدامشان است و این سهمین شدن نه تنها با حافظه نویسنده که با حافظه جمعی تمام نویسندگان دیگر هم است...

اما مهم اینک تا خواننده باشد داستان به صورت ذره‌ای مادی وجود دارد، اگر کتاب بسته شود مثل موجی ناپدید خواهد شد...

نایدید شده باشند. و ازین دست کشف و شهود‌های نامکرک در جای اندیشه‌های او می‌توانند هر کدام به تنهایی برای هر صاحب‌اندیشه‌ای حرفی تازه به دنبال داشته باشد. با این همه نمی‌توان از نظر دور داشت که اگر این مجموعه ۱۸۰ صفحه‌ای بر اساس موضوع عنوان بندی شده بود، فهم و ادراک و در نهایت ارتباط با این منظومه سترگ و متمایز برای مخاطب دلپذیرتر و گواراتر می‌شد. در پایان به فراری از این جستارها در تنوع و موضوعیت‌های عام و جهان‌شمولی را با خود دارد اشاره‌ای تیتروار و مختصر خواهیم داشت و صحبت بیشتر در این باب را حواله می‌دهم به وقتی دیگر. در ژرفای درون هر کسی احساس می‌کند و باور دارد که نامیراست حتی اگر بداند که دقیقه‌ای بعد هلاک خواهد شد. وای بر شما آن‌گاه که همگان از شما خوب بگویند. فقط و فقط باید دیوانگان و کودکان را به خاطر روراستی‌شان بخشید. یک قانون طلایی: بر جای گذاشتن تصویر بی‌ناقص از خود.

